

گزیده ای از اشعار "فاضل نظری"

کبریای توبه را بشکن پشیمانی بس است
از جواهرخانه ی خالی نگهبانی بس است
ترس جای عشق جولان داد و شك جای یقین
آبروداری کن ای زاهد مسلمانی بس است
خلق دلسنگاند و من آینه با خود می‌برم
بشکنیدم دوستان دشنام پنهانی بس است
یوسف از تعبیر خواب مصریان دلسرد شد
هفتصد سال است می‌بارد! فراوانی بس است
نسل پشت نسل تنها امتحان پس می‌دهیم
دیگر انسانی نخواهد بود قربانی بس است
بر سر خوان تو تنها کفر نعمت می‌کنیم

سفرهات را جمع کن ای عشق مهمانی بس است!